

شعراى نامدار كرد

(خلاصه زندگى و آثار)

نالى

هزار

قانع

مولوى، كرد

ملای جزیری

هیمن

جگر خون

شیر کو بیگس

عبدا... پشیو

تدوین و تالیف

فخرالدین آمیدیان

شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری
شعرای نامداری



نشر آنا

ISBN: 964-6876-63-7

پخش:

سندج کتاب کانی

۰۸۷۱ ۲۲۲۵۲۵۹



شعرای نامدار کرد

فخرالدین آمیدیان



نشر آنا

۱۳۹۱

سرشناسه	:	آمیدیان، فخرالدین، ۱۳۵۶
عنوان و نام پدیدآور	:	شعرای نامدار کرد، فخرالدین آمیدیان (ترکی)
مشخصات نشر	:	تهران: آنا، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	:	۱۶۲ ص.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۶۸۷۶-۶۳-۷
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	:	شاعران کرد- ایران- سرگذشتنامه
رده بندی کنگره	:	۱۳۸۸ آ ۲۴ / آ ۳۲۷۶ pir
رده بندی دیویی	:	۸ / فا ۲۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۷۹۴۷۷۵

شعرای نامدار کرد

فخرالدین آمیدیان

نمونه خوان: لیلا جهانی

طراح جلد: افشین بهاری زر

تایپ: برزان بهرامی

ناظر چاپ: شوان طاهری

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ دوم: ۱۳۹۱

نرخ: ۵۰۰۰ تومان

نشر: آنا

فهرست

	خه سره وم وهار	۷	سراغاز
۴۵	ملاحسن دزلی	۱۳	شاخوشین
	سلام کۆساری جوان و شیرینم	۱۷	پیرشالیار
	دهف ئاسا	۲۰	بیسارانی
۵۰	فقی طیران		چراغ نه دلن
	ئهی دلبهرا		چراغ وه نه وشه
۵۵	ملای جزیری		به ره زایی هه ن
	تو سه حهر گه ه ب ته ماشا وه ره		ته رسا بهرده نم
	دلبه ری ئیرو سه حهر	۲۵	خانای قبادی
۶۱	احمدخانی		تاکه ماهرای
	میری مه جلیس		من چه نی تۆما
	زاهیدی خه لوه ت	۲۹	الماس خان کندوله ای
۶۵	نالی		خۆ به جهنگ نییه ن
	ریشه که ی پان و دریژه	۳۳	مولوی
	عیشقت که مه جازی بی		ئازیم ئامای
	سابوونی که فقی پییه		دل دیار نییه ن
۷۱	محو	۳۸	مستوره کردستانی
	گهردی رپی هه ستاوه		گرفتارم به نازی

۱۱۹	هيمن
	به ره و ئاسۆ
۱۲۴	فرميسكى گەش
	گوران
	ئەرۆى ئوغر
	ديارى خواى شەر
۱۲۹	جگرخون
	نازكا من هاته خوارئ
۱۳۴	شیرکو بى كس
	زيندووى، مردوو
	واگون
۱۴۱	عبدالله پشيو
	ديوهره و كەر
	بۇ كچىكى كال
۱۴۷	سواره ايلخانى زاده
	شار
۱۵۱	لطيف هلمت
	سهره تايەك
	گهوره ترين برين
۱۵۵	رفيق صابر
	لاوكى ههله بجه
	به ره و كويمان ده بات زه مان؟
۱۵۹	جلال ملكشاه
	هه تا لووتكه چهندى ماوه؟

	به نوورى باده
۷۵	وفايى
	گولهن دام ئهى تهنافى گهرده نم
	ئهى دل و مره هوشيار بيه
۸۰	شيخ رضا
	دل به رى بى وه فا
	دهردى حبيب
۸۶	ادب
	كچ
۹۱	حاجى قادر
	تا له مه كته ب ئهو مه هم دى
	ئه گهر كوردىك قسه ي بابى نه زانى
۹۶	پيرمرد
	نه ورؤز
	گيانه به سيه تى
۱۰۲	قانع
	له به نديخانه دا
	دهردى سهر
۱۰۷	فايق بى كس
	ئهى وه تهن
	دارى ئازادى
۱۱۲	هزار
	ههر كوردم
	كوردم

سرآغاز

بسیاری از متفکران در حوزه‌ی شعر برآنند که نمی‌توان تعریف جامع و کامل از شعر ارائه داد و هرآنچه که در تعریف چیستی شعر آمده، اساساً به دور از واقعیت و نارسا می‌باشد. شاید پاسخ به این پرسش که شعر چیست، گرهی از کار ما نگشاید و آنچنان ضرورتی هم نداشته باشد، ولی به گمان من درکی درست از اینکه شعر چه می‌خواهد بگوید و اصولاً بحث شعر چه موضوعی را در برمی‌گیرد و چه جایگاهی در فلسفه‌ی هنر دارد، و اساساً بیانگر چه چیزی است، بسیاری از ابهامات را از حیطه‌ی شعر می‌زداید و افق و منظر نوینی در فراروی خواننده می‌نهد.

بسیاری از متون گذشتگان در تعریف شعر، به بیان اسلوب و روشهای ظاهری شعر(قافیه، ردیف، وزن و ...) پرداخته‌اند؛ ولی آنگونه که پیداست بسیاری از آن فاکتورهایی که در جهت تعریف شعر ارائه شده‌اند، بر همه‌ی ساختارهای شعر قابل تعمیم نیستند؛ به عنوان مثال، شعر سپید هیچ وابستگی به وزن و قافیه و ردیف ندارد و اصولاً خود را در بند آن نمی‌نهد. بسیاری از نثرها نام شعر بر آنها اطلاق می‌گردد و بسیاری از شعرها که دارای قافیه، ردیف و وزن و بحور شعری‌اند به آنها شعر نمی‌گویند. واضح است چنین تعاریف چندگانه‌ای که در طول اعصار از شعر ارائه شده، به جز ایجاد نوعی تشویش ذهنی، خواننده را هیچ سودی نمی‌رساند.

به زعم نگارنده، فلسفه و ساخت درونی متن، شعر را از غیر شعر متمایز می‌سازد نه فرم و قالب شعر. شعر در هم شکستن فرمهای رایج زبان و آزاد ساختن خیال از قیود منطقی است(منطق علمی). شعر خود دارای منطق خاص خود است که باید آن

را منطق شعری نامید. منطق شعری جدای از منطق علمی است که با فرمولهای ریاضی محاسبه می‌گردد. کسی می‌تواند شعر را درک کند که آن منطق را شناخته باشد. ارسطو معتقد است که شعر تقلید از طبیعت است؛ ولی نه چنان تقلیدی که همه متصورند، بلکه تقلیدی با منطق شعر: «اگر کسی به شاگرد و هنرمند ایراد گیرد که آنچه آورده، عاری از حقیقت و خلاف واقع است، به او پاسخ می‌دهیم که شاعر امور و اشیاء را به گونه‌ای که باید چنان باشند تصویر و تقلید می‌کند، آن گونه که باید باشند، نه آن گونه که واقعاً هستند»^۱.

شعر ارتباط آدمی است با اشیاء؛ یا به تعبیری، بزرگنمایی بخشی از هستی است و ارتباطی عارفانه با آن بخش. ارتباط شعر با دنیای اطراف، ارتباطی مبتنی بر کشف و مشاهده‌ی عرفانی است. شعر به بیان حالات و روحیات خاص اشیاء می‌پردازد و زبان حال آنها می‌گردد. دنیای واقع، تولد ناقص آنچه که بایست می‌بود است. ارسطو بر آن است که کار شاعر و مورخ مانند همند، با این تفاوت که مورخ آنچه را که می‌بیند بی هیچ دخل و تصرفی، بی کم و کاست بیان می‌دارد، حال آنکه شاعر تاریخ را آنگونه که می‌خواهد باشد بیان می‌کند. «کار عمده و عمل خاص شاعر این نیست که امور را آنگونه که در واقع روی داده است نقل و بیان کند، بلکه کار او این است که امور را به آن نهج که ممکن هست اتفاق افتاده باشند نقل و روایت کند... در واقع فرق بین شاعر و مورخ در آن نیست که یکی روایت خود را در قالب شعر درآورده است و دیگری در قالب نثر، زیرا ممکن است که تاریخ هرودت به رشته‌ی نظم درآید، ولی با این همه آن کتاب همچنان تاریخ باقی خواهد ماند، خواه نظم باشد، خواه نثر. لیکن تفاوت این دو در این است که یکی از آنگونه حوادث می‌گوید که در واقع روی داده است و آن دیگر سخنش در باب حوادث و وقایعی است که ممکن هست روی بدهد. از این روست که شعر فلسفی‌تر از تاریخ و هم مقامش بالاتر از آن است. زیرا شعر بیشتر حکایت از امر کلی می‌کند، در صورتی که تاریخ از امر جزئی حکایت دارد»^۲.

۱ - ارسطو، فن شعر؛ ترجمه: ع. زرین کوب، ص ۱۱۱.

۲ - ارسطو، فن شعر؛ ترجمه: ع. زرین کوب، ص ۴۷-۴۸.

پرواضح است که شعر خیالیست آسوده و آزاد از روابط منطقی بین اشیاء. و هر آنچه این روابط را برهم زند، می‌توان به آن نام شعر نهاد. «خیال عنصر اصلی شعر، در همه‌ی تعریف‌های قدیم و جدید است و هرگونه معنی دیگری را در پرتو خیال می‌توان شاعرانه بیان کرد»^۳. بنا به همین تعریف، حتی بسیاری از عبارات روزانه، علی‌رغم آنکه وزن و ردیف و قافیه ندارند، می‌توان آنها را شعر نامید. خیال، کشف و پرده‌داری از واقعیتها و رسیدن به کنه هستی است.

شاید کمتر فیلسوف و اندیشمندی در تاریخ یافت شود که همچون افلاطون بر هنر و اهل هنر تاخته باشد؛ افلاطون حتی هنرمندان را از مدینه‌ی فاضله‌اش بیرون راند. ولی آنچنان که از نوشته‌ها و شیوه‌ی نگارشش برمی‌آید، نوع درهم شکستن روابط منطقی میان اشیاء و خیال‌پردازیهای افلاطون، وی را شاعر و هنرمندی توانا ساخته است. این خود دلیلی است بر رابطه‌ی تنگاتنگ فلسفه و شعر. فلسفه و شعر هردو در تلاش یافتن راهی برای رسیدن به جایی غیر از اینجا هستند؛ در تلاشند تا تاریخی غیر از آنچه هست را بیافرینند. فلسفه تلاشی عقلانی است، ولی بی گمان این تلاش بی‌مدد خیال غیر از واقعیات ملموس هیچ چیز دیگر را درک نمی‌کند. این خیال است که فیلسوف را در اندیشه‌هایی - که شاید نیستند - غوطه‌ور می‌سازد و به تلاش جهت رسیدن به آن وامی‌دارد. هایدگر در پاسخ پوزیتویستهای منطقی که فلسفه‌ی کلاسیک را «متافیزیک آلوده به شعر» می‌نامیدند، گفت: «باور دانشمند خشک اندیش که برتری علم را یقینی می‌داند، موجب خنده است»^۴؛ همچنین نوشت «علم نیز وابسته به متافیزیک است، حتی اگر دانشمند این را نداند یا خود را به نادانی بزند. فلسفه که برتر از علم است، می‌تواند این بنیاد متافیزیکی را رد کند، و در این مسیر تنها نیست، چون شعر در کنار آن است»^۵.

بی‌شک شعر تنها راه پیوند انسان با متافیزیک و زمینی کردن اندیشه‌هایی است که فلسفه نیز توان رسیدن به آن را ندارد. شعر در ذات خود عرفانی است برای رشد و

۳ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی؛ ص ۳.

۴ - احمدی، بابک؛ سارتر که می‌نوشت؛ ص ۵۳۱.

۵ - احمدی، بابک؛ سارتر که می‌نوشت؛ ص ۵۳۱.

تعالی و درک حقیقت وجودی آنچه هست. شعر زبانی رمزآمیز است برای ارتباط با نقطه‌ی وجود. «شعر نه از حس شاعرانه برمی‌آید، و نه از بیان روحیه‌ی ملی، و نه از بیان روح کاربرندگان زبان. شعر چیزی جز امتیاز یک لحظه نیست که از درون خود باخبر شود، او از درون هستی آگاه می‌شود، از راز. شاعر بنیان هستی را از راه نامیدن آن می‌شناسد؛ شعر بنیان هستی است از راه زبانش»^۶.

کتاب حاضر بررسی‌ای است مختصر برای شناساندن شاعران کرد، به خوانندگان کرد و فارس زبان. نقطه‌ی آغاز این بررسی، از «شاه خوشین» از بزرگان آیین باستانی «یارسان» می‌باشد. با توجه به تنوع لهجه‌های کردی جهت آشنایی خوانندگان با لهجه‌های مختلف کردی لهجه و زیرلهجه‌های آن بیان می‌گردد:

۱- کرمانجی:

- ۱-۱- کرمانجی شمال، شامل: شکاکی، بایزدی، حکاری، بوتانی، آشتی، بهدینانی.
- ۱-۲- کرمانجی جنوب، شامل: سورانی، موکریانی، اردلانی یا سنندجی، سلیمانیه‌ای، کرکوکی.

۲- گورانی:

- ۲-۱- اورامانی، زنگنه‌ای، کاکه‌ای، باجلانی، زازایی.

۳- لری:

- ۳-۱- فِلی، کرمانشاهی، بختیاری، لکی، کلهری، مام‌سانی
- با توجه به لهجه‌های مذکور، کتاب حاضر از لهجه‌ی اورامی و نمونه‌ای از اشعار شاه‌خوشین آغاز گشته و سپس اشعاری از ملای جزیری، فقی طبران و احمد خانی به عنوان نمونه‌هایی اشعار کلاسیک کرمانجی شمال آورده شده است. سپس به بیان زندگی و نمونه‌ای از اشعار شعرای کرمانجی جنوب که از نالی آغاز می‌گردد، پرداخته شده است.

در قسمت پایانی با توجه به آغاز شعر نو و پشت سر نهادن شعر کلاسیک-هم بر

۶- احمدی، بابک؛ حقیقت و زیبایی، درس‌هایی در فلسفه‌ی هنر؛ ص ۵۳۸.

مبنای شعر هجایی کردی و هم شعر عروضی عربی - به ذکر شاعران بزرگ شعر نو و سپید کردی پرداخته شده.

شاید اگر نگارنده بحثی از پویا و زنده و پایدار بودن اشعار کردی به میان آورد، به ملت پرستی و متعصب بودن و چنین اتهاماتی محکوم شود، ولی بی مبالغه و اغراق شعر کردی در هر دوره‌ای شعری پیشرو، انتقادی، آزاد و مستقل بوده. شاید شعر کمتر ملتی اینگونه آزاد و مستقل از جانبداری و جهت گیری‌های سیاسی باشد. هرچند این امر بسیار غریب و دور از انتظار نیست. شعرای کرد صاحب دولت و قدرت و نفوذ سیاسی‌ای نبوده‌اند، تا برای نفوذ در دربار، شعر خود را به تملق و سالوسی بیالایند. هرچند می‌توانستند به زبانهای ترکی و فارسی و عربی مدح‌هایی را بسرائند تا مقبول نظر سلاطین گردد، ولی از آلودن زبان شعر به تملق پرهیز نموده‌اند. گفتن این نکته خالی از لطف نیست که شاعری چون «الماس‌خان کندول‌ای» که دورانی یکی از سرهنگ‌ها و فرماندهان لشکر نادرشاه افشار بوده، پس از آنکه نادر بر وی خشم می‌گیرد و وی را از سپاهش اخراج می‌کند، به سرودن شعر و منظومه‌هایی می‌پردازد که شاید اگر آنها را بر هر کدام از سلاطین عرضه می‌داشت، از الطاف ملوکانه‌ی آنها بی‌بهره نمی‌ماند، ولی الماس‌خان هیچگاه شعرش را به قربانگاه نام و نان نبرد.

شعرای چون عبدالله پشیو، شیرکو بی‌کس، لطیف‌هلمت و ... توانستند شعر کردی را به شعر جهانی مبدل سازند. شعر آنها پویا، وزین، نفز و پرمحتوی و استوار و تراشیده است. علی‌رغم عقب‌ماندگی ملتشان، اشعار آنها پیشرو تپنده و پویا است. درک درست آنها از وضعیت ادبیات جهانی، استفاده از زبان غنی و قابل انعطاف کردی، ادبیات کردی را به جایگاهی بلند رساند.

نکته‌ای که نباید آن را نادیده گرفت، انفال و جنگ و آوارگی مردم کردستان است. بسیاری از شاعران کرد (مانند شیرکو، پشیو و ...) در غربت به افقهای تازه در ادب و فلسفه‌ی جدید رسیدند. افق‌هایی که هیچگاه در سرزمین مادریشان که جولانگاه نیروهای بعثی بود، بدان نمی‌رسیدند. شاید انفال و حلبچه، کشته شدن هزاران بی‌گناه را در پی داشت، ولی جدای از باخبر ساختن وجدان‌های بیدار جهان، مردم و اندیشمندان کرد را به خودآگاهی والایی رساند؛ آنگونه که شاید اگر چنین حوادثی

روی نمی‌داد، هیچگاه به آن افق‌های تازه نمی‌رسیدند.

امید است که این برگ سبز مقبول طبع خوانندگان گرامی واقع گردیده و گامی
هر چند کوچک در جهت شناساندن بزرگان شعر و ادب کردی بوده باشد.

شاخوشین^۷

مبارک‌شاه، ملقب به باباخوشین، طبق منابع اهل حق به سال ۱۰۱۵ میلادی در لرستان کنونی چشم به جهان گشوده است. آنچنان که از افسانه‌های آیین «یارسان» برمی‌آید، باباخوشین سومین کالبدی است که روح پروردگار در آن حلول نموده است. ماما جلاله، دختر میرزا امان بوده است. روایت به دنیا آمدن باباخوشین، به مانند تولد حضرت مسیح بوده، بدان گونه که مادرش بی آنکه ازدواج نموده باشد و به روشی غیر معمول، فرزندش را به دنیا آورده است.

چنین روایت است که جلاله، دختری پرهیزکار و پاکدامن بوده و سحرگاهی که از خواب برمی‌خیزد، نوری غیرعادی بر صورتش تابیدن گرفته و در حلقش فرو می‌رود. پس از آن، علائم حاملگی در وی پدیدار می‌گردد. پدر و مادرش از این موضوع خبردار می‌گردند. هرچه جلاله اصرار می‌کند که هیچ مردی مرا لمس ننموده، از ترس آبرو، پدر به پسرانش دستور می‌دهد که دختر را بی‌سر و صدا به دشت برده و به قتل برسانند. پسران امر پدر را اطاعت و خواهر را به صحرا می‌برند. چندبار برادر بزرگتر شمشیر برمی‌کشد و قصد آن می‌کند که شمشیر را بر سر خواهرش فرود آورد، ولی هربار دستش در هوا خشک و بی‌حرکت می‌ماند. سپس ندایی از شکم جلاله برمی‌آید و به برادر جلاله می‌گوید که من یکی از نشانه‌های پروردگارم، جلاله نیز

پاکدامن و پارساست. برادر که چنین می‌شنود، شمشیر را بر زمین انداخته و در برابر خواهرش با چشمان بهت‌زده، کرنش می‌کند.

برادران، جلالت را به خانه بازآورده و ماجرا را برای پدر تعریف می‌کنند. پدر در حین زایمان، تمام اهل آبادی را خبردار و برای نظاره‌ی زایمان دخترش فرامی‌خواند. تشتی زرین آورده و آن را در مقابل جلالت می‌نهند. از دهانش گلوله‌ای از نور بیرون می‌جهد و در ظرف زرین می‌افتد. پس از مدتی از میان آن طفلی بیرون می‌آید که قادر به سخن گفتن بوده و مردم به وی لقب باباخوشین می‌دهند.

آیین یارسان، از کهن‌ترین ادیان کردهاست و هنوز هم مردم مناطقی از کردستان بدان آیینند. یارسان که در کردستان به عناوین مختلف اهل حق، یارسان، کاکه‌ای، قزلباش، شَبَک و سارلو خوانده می‌شوند، معتقد به تناسخ‌اند. آنان بر این باورند که خداوند در کالبد برگزیدگانش حلول و در زمین ظاهر می‌شود. بزرگترین برگزیدگانش که در آن‌ها ظاهر می‌شود، آدم و حوایند. پس از آنان در جسم پادشاهانی چون کیومرث، جمشید، فریدون، کیکاوس، کیخسرو و افراسیاب حلول می‌کند و سپس در روح پیامبرانی چون سلیمان، ابراهیم، موسی، فرعون، عیسی، محمد، علی بن ابی‌طالب و سپس در روح برگزیدگانی چون شاه فاضل، بهلول دانا، باباخوشین، بابانوس، باباسرهنگ، سلطان اسحاق، حاج بکتاش و پیر محمد حلول کرده است.

قدمت این آیین، موجب گشته که تغییرات بسیاری در آن پدید آید و نیز از ادیان دیگر تأثیرات بسیاری ببذیرد. در این آیین روایاتی از ادیانی همچون اسلام، یهودیت و مسیحیت به وضوح به چشم می‌خورد.

شاهخوشین در لرستان می‌زیسته؛ سپس برای فراگیری علوم به همدان سفر می‌کند. در سن ۳۲ سالگی هنگامی که بر فراز کوه «یافت» در خرم‌آباد به مناجات مشغول بوده، نور الهی در جسم وی نفوذ و از سوی خداوند برای هدایت هم‌کیشانانش برگزیده می‌شود. این روایت نیز داستان حضرت موسی بر فراز کوه طور و مبعوث شدن وی به پیامبری را تداعی می‌کند.

به سال ۱۰۷۴ هنگامی که برای ارشاد مردم نواحی کرمانشاه در سفر بود، جان به جان آفرین تسلیم نموده است.

در زمان حیاتش دو بیتهایی می‌سروده که از سوی شاگردانش با نوای تنبور و

صدای حزین خوانده می‌شده است. این مجموعه بعدها جمع و به «دوره‌ی شاه‌خوشین» مشهور گشت. اشعار باباخوشین از حیطه‌ی اشعار آیینی خارج نیستند. زبان آن‌ها کردی و به لهجه‌ی اورامی - که زبان رسمی آیینی یارسان بوده است - می‌باشد.

-۱-

یارسان وەرا، یارسان وەرا
وای هەق راسی‌یەن، برانان وەرا
پاکی و راستی و نیوہ‌کی و ردا
قەدەم وە قەدەم تا وە مەنزەلگا

-۲-

حەیدەری نازار، حەیدەری نازا
ئەز چەنی تۆمەن حەیدەری نازار
پەری قەبالە، مەکەرە ئینکار
لزا کا وەرۆش بگیرە قەرار

-۳-

مامام جەلالە، کاکام رەنگینە
دۆن وە دۆن ئامام، چینە وە چینە
ها ئیسا یوورت و نامم خوہ‌شینە
هەرکەس بشناسۆم پاکش مەو‌کینە

-۴-

ئەز چەنى تۆمەن شەھرىار بىي گەرد
قەلاي كەنگاۋەر ئانە بىي ۋە گەرد
دورنەتاي دەريا، ئىمە بەئاۋەرد
نامەكەي مەشپە، ئىمەي بەرد ئەۋفەرد

-۵-

ئەي مەيى بىي گەرد، ئەي مەيى بىي گەرد
راستىم دا ۋەتۆ ئەي مەيى بىي گەرد
راستىم دا ۋەتۆ شەرتم رەدا بەرد
نامى مەشپانە ئىمەي بەرد ۋەفەرد